

حماسه‌ی درویش عبدی:

حماسه و داستان درویش عبدی پسر ایزدخان از خاندان و بزرگان ایزدی و یکی از پیروان آینی ایزدی بوده است که در اثر گفتگوی این و آن و بحث از زیبایی و دلربایی و عفت و شخصیت و وقار عدله‌خان دختر (روزتمر پادشاه). یکی از عشایر و خاندان (ملی) نادید دل بآن دختر می‌بازد و روزی به پدرش پیشنهاد می‌کند که آن دختر را برایش خواستگاری کند، پدرش باو می‌گوید: در این زمینه فکر کرده‌اید؟ که این کار ناممکن می‌باشد، زیرا آنان مسلمان هستند و حاضر نمی‌شوند دختر خویش را به پیروان ایزدی بدهند، درویش عبدی در پاسخ می‌گوید: چه اشکال دارد منمهم مسلمان می‌شوم، همینکه پدر این حرف را از دهن وی می‌شنود عصبانی می‌گردد و پسر خود را تهدید به مرگ مینماید، درویش عبدی از ترس خاندان و عشیره خود را ترک و بسوی منطقه (روزتمر پادشاه ملی) روانه می‌گردد، پس از پرس و جو به کاخ (تمر پادشاه) وارد می‌گردد و پس از سلام و معرفی خویش اعلام می‌کند که مسلمان شده است و برای هر کاری آماده خدمت می‌باشد. تمر پادشاه پس از خوش آمدگویی به وی، پیشنهاد می‌کند که فعلاً بصورت قهوه‌چی در دربار من مشغول شو، درویش عبدی قهوه‌چی‌گری را می‌پذیرد و دست به کار می‌گردد، یکی از روزها (روزتمر پادشاه و امام کریم و تیمور و ابراهیم و عبدال و درویش عبدی و چند نفر دیگر در باغ بوده‌اند) که خبر می‌آورند که چند نفر از طرف دولت ترک عثمانی آمده‌اند و باج و خراج و مالیات از ما می‌خواهند حتی تهدید می‌کنند چنانچه مالیات را نپردازیم، علیه ما لشکرکشی کنند و با جنگ و قلدری آنرا از ما بگیرند، تمر پادشاه، تیمور، حسن، عبدال و مشیر پسرانش و همچنین ابراهیم، محمد، عمرو مجید برادر زادگانش را با امام کریم که یکی از ندیماناش بود، دعوت به مشاورت می‌نماید، **تیمور** پسر بزرگش که به تهور و شجاعت شهرت داشت گفت: ما توانائی مقابله با دولت ترک عثمانی نداریم صلاح در اینست که مالیات را بدهیم

و باقی افراد جمع شده سخنان تیمور را تأیید کردند، در این میان **درویش عبدی** که جوان قوی هیکل و خوش اندام و نجیب و با ادب بود، با کمال ادب به تمر پادشاه عرض کرد، قربان اگر ما در راه خاک و وطن و ملیت خویش جان نبازیم، در چه هنگام خود را نشان دهیم و در مقابل ظالمان و ستمگران قیام و دفاع کنیم؟ براستی که باید سر بلند باشیم؟ اگر شاه اجازه بدهد من با ترکهای عثمانی می‌جنگم و بامید خداوند رحمان و رحیم کار آنها را خواهم ساخت و حاضرم جانم را در راه دفاع از وطن و مردمم فدا کنم، شاه از این سخنان پرشهامت به وجد آمد و شاد شد و حرف درویش عبدی را پذیرفت و او را فرمانده کل قوا برای جنگ با دشمن تعیین نمود و به ژاندارمهای عثمانی پیام دادند ما باج و خراج و مالیات نمی‌دهیم و هر کاری از دست شما ساخته است انجام دهید، ژاندارمها ناچار با دست خالی برگشتند، دولت عثمانی دستور داد تا سپاهی بیشماری را جهت سرکوب (تمر پادشاه) به خاک ایشان روانه نمایند و از این طرف تمر پادشاه میدانست که عثمانیها دست‌بردار نخواهند بود. دستور به درویش عبدی داد تا هرچه مصلحت می‌داند سپاه را جهت مقابله با دشمن آماده سازد، درویش عبدی پس از شور و مشورت که مشخص کردند که سپاه عثمانی تنها راهی که می‌تواند از آنجا هجوم بیاورد، آن دره مقابل شهر است. درویش سپاه را دسته دسته کرد تا آسان دشمن را در کمین غافلگیر و تار و مار نماید، اول برای پاسداری از شهر هریک از (حسن و خدر و عبدالله و عمر و خسرو) را مأمور و در اختیار هر کدام ۲۵ چکدار سوار قرار داد، تا در مکانهای تعیین شده بتوانند به خوبی از شهر پاسداری کنند. و تیمور را با ۹۰ سوار چکدار مأمور دهن آن دره کرد که در مقابل شهر قرار داشت و ابراهیم را با ۳۰ سوار چکدار مأمور سمت راست دره مزبور نمود و عبدال را با ۳۰ سوار چکدار مأمور سمت چپ دره نمود و مشیر را با ۲۰ سوار چکدار مأمور حفظ سمت راست دهن مزبور کرد و خسرو را با ۲۰ سوار چکدار مأمور چپ پائین دهن دره نامبرده کرد، آنگاه درویش عبدی گفت: منم با ۵۰

سوار چکدار، در دهن دره خود را قایم می‌نمائیم و همه‌ی دسته‌ها باید محکم خود را مخفیانه در سنگرهای خویش سنگر بگیرند و همچنین ۳۰ نفر را بر بالای قلعه کوه دره مأمور نمود که تمام راه دره را از آنجا میدیدند، به آنان دستور داد همینکه دیدند لشکر ترکها به تمامی وارد وسط دره شده‌اند و در کمین ما قرار گرفته‌اند در آن بالا آتش روشن کنند تا ما خبردار و آماده غافل‌گیر کردن دشمن شویم و به امید ایزد منان بر سپاه ترکهای عثمانی غالب و ظفرمند خواهیم شد. و کسانی مانند (کامل و جلال و سعید و فارس و آدم) را مأمور آن کرد که در میان دسته‌های سپاه بگردند و مایحتاج آنان را تأمین نمایند، نکند جنگ طولانی شود. این کار و تدبیر درویش عبدی باعث شد درویش عبدی در تمام منطقه شهرت یابد و ورد زبان مردم شود، عدله خان دختر تمر پادشاه نیز در غیاب عاشق جوانمردی و وطن‌دوستی و غیرت و تدبیری اندیشمندانه درویش عبدی شد، طولی نکشید خبر آمد که سپاه عثمانیها با انبوه فراوان دارند بسوی منطقه حرکت می‌نمایند. درویش عبدی دستور آماده‌باش را داد و همینکه سپاه ترکهای عثمانی در وسط دره به کمین افتادند، در بالای قلعه کوه مشرف بر دره طبق قرارداد قبلی بنشانی در دام افتادن سپاه دشمن از آن بالای کوه آتش را روشن کردند و در این سو دسته‌های مهیا شده و سنگر گرفته بر سپاه ترکها هجوم بردند و آنان را غافل‌گیر و پس از کشتار فراوانی از آنان، فرماندهان سپاه ترک که دیدند شکست خورده‌اند بقیه سپاه را بدون قید و شرط تسلیم دسته‌های لشکر درویش عبدی شدند و پس از خلع سلاح همه آنها را اسیروار به سمت شهر و به جلو کاخ تمر پادشاه آوردند و این فتح و ظفر و غلبه بر دشمن مثل توپ در منطقه صدا داد و در هر کوه و برزخی نام فقط نامی درویش عبدی و سخن از وطن‌دوستی و شجاعت و لیاقت و کاردانی و تدبیر خردمندانه او بود و شادی و خوشحالی فراوانی برای تمر پادشاه و مردمان منطقه ایشان حاصل شد و تمر پادشاه (درویش عبدی) را در آغوش کشید و او را بوسه زد و اشک شادی در چشمانش حبس

شد و نمی‌دانست چه کند و چگونه از **درویش عبدی** تقدیر و تشکر و قدردانی نماید.

از آن سو که خبر شکست به دولت ترک عثمانی رسید، خواست بالشکرکشی انتقام خود را بگیرد، اما وزیرش گفت فعلاً ما شکست خورده‌ایم و باید با کُردها سازش کنیم، تا فرصتی پیش آید. جای کُردها کوه و دره و صعب‌العبور است، اینست که گسنفون سردار یونانی در ۴۰۱ قبل از میلاد که با ده هزار سوار از کردستان عبور کرده از کردها شکست خورده بود، یا مغولها که بارها از دست کردها شکست خورده بودند پس باید از در دوستی با آنان گفتگو کنیم و آنان از این راه آسان‌تر رام می‌شوند. بهر حال دولت ترک عثمانی چند نفر را به نزد تمر پادشاه فرستاد که اسیران و زخمیها را پس بگیرند، درویش عبدی از طرف تمر پاشا با آنها وارد مذاکره شد و گفت باین شروط آنان را به شما تحویل می‌دهیم ۱- از این پس ادعای باج و خراج و مالیات از ما نکنید. ۲- خون‌بهای کشته‌های ما را پردازید. ۳- من بعد با ما دشمنی نکنید. ۴- اگر کسی از شما به ما پناه آورد، ادعای بازپس گرفتن او را نداشته باشید، مأموران ترک عثمانی به مملکت خود برگشتند تا پاسخ را از دولت خود بیابند، خلاصه دولت ترک عثمانی شروط را قبول و از راه سازش أسرا و زخمیها را تحویل گرفتند و از طرف دیگر **عدله خان** روز به روز شیفته مردانگی و تدبیر هوشمندانه درویش عبدی می‌شد و خود را آماده می‌کرد که به عقد او در آید. که متأسفانه سعایت کنندگان بخصوص امثال میرزوی خدمت‌کار، کاری را کردند که این دو شیفته بهم شاد نشوند و با حيله و دسیسه بازی درویش عبدی به قتل رسید و عدله خان ناکام ماند. نقل از کتاب لاوک و حیران به زبان کُردی - محمد ملا کریم مدرس چاپ ۱۹۷۳ م بغداد - و کتاب داستان درویش عبدی به زبان کُردی شاکر محمد امین روزیانی چاپ وزارت فرهنگ در هولیر، سال ۱۹۹۶ م.